



• دکتر علی غضنفری •

شعر آلمانی

از آغاز تا امروز

**Deutsche Lyrik
von den Anfängen
bis zur Gegenwart**

Herausgabe und
Übersetzung:
Dr. Ali Ghazanfari



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

سرشناسه: غضنفری، علی، ۱۳۲۱.
 عنوان و نام پدیدآور: شعر آلمانی از آغاز تا امروز/ علی غضنفری.
 مشخصات نشر: تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۲.
 مشخصات ظاهری: ۷۸۴ ص.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۵۲-۱۴۷-۶
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا.
 موضوع: شعر آلمانی — تاریخ و نقد.
 شناسه افزوده: غضنفری، علی، ۱۳۲۱-، گردآورنده و مترجم.
 رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۲ ۷۷ ع/غ/ ۵۰۱ PzT
 رده‌بندی دیویی: ۸۳۱/۰۹
 شماره کتابشناسی ملی: ۲۶۶۹۹۵۸



■ شعر آلمانی از آغاز تا امروز

گردآوری و ترجمه: دکتر علی غضنفری
 آماده‌سازی و تولید: آتلیه بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه
 طراحی گرافیک: پرویز بیانی
 نوبت و شمارگان: چاپ اول ۱۳۹۲، ۱۰۰۰ نسخه
 قیمت: ۴۹۰۰۰ تومان

هرگونه بهره‌برداری از کتاب بدون اجازه ناشر ممنوع است.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

● تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴.

● طبقه دوم، تلفن، ۰۵ ۶۶۴۷۷۴۰۵

● www.parsehbook.com / info@parsehbook.com ●

پیش‌گفتار مترجم

وقتی می‌پرسیم چه کسی یک آلمانی واقعی است و یا آلمان چیست، پاسخ به این پرسش مانند تاریخ آلمان ضد و نقیض و مبهم می‌شود. تاریخی که حدود تولد حضرت مسیح با پیروزی سپاهیان رومن در جنگی بر علیه لژیون‌های رومی در جنگل‌ها و مرداب‌های شمال آلمان شروع شد و آلمان‌ها چند قرن نامتمدن، تپه‌دست، ناامید، پراکنده، روزگار سپری کردند.

هنگامی که در قرون وسطا در آلمان دولتی به وجود می‌آید که از لحاظ زبان و مذهب کم و بیش مانند آلمان امروزی است، به آن امپراطوری رُم مقدس می‌گویند. حاکمان آن می‌خواهند حکومتی فراتر از پادشاهی آلمان بدید آورند و با در اختیار گرفتن ایتالیا میراث کهن امپراطوری رُم را تصاحب کنند اما تلاش آنان بی‌هوده است و امپراطوری تضعیف شده آرام آرام فرومی‌پاشد و جنگ‌های مذهبی بین پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها این امر را سرعت می‌بخشند. از وجوه مشترک آلمان‌ها تنها زبان آنان و یک پادشاه ضعیف باقی می‌ماند و دیگر هیچ.

ولی ضعف امپراطوری نتایج مثبتی را نیز در بر دارد. توده‌ای درهم بافته‌ای متشکل از کم و بیش صدها حکومت مستقل، توانایی برقراری یک قديوت بزرگ را ندارد و میهن‌پرستی برایش بیگانه است.

چکسلواکی‌ها درس‌زمین پادشاهی «بوهم» مثل فرانسوی‌های لوترینگی مدت‌هاست که به رایش تعلق دارند و «هوگنوت‌ها» (فرقه پروتستان فرانسه) از فرانسه اخراج شده و جذب کشور پروس می‌شوند.

در سال ۱۸۰۶ امپراطوری کهن رُم مقدس سقوط می‌کند. پیروزی ناپلئون در اروپا باعث می‌شود نظریه‌ی برپایی کشوری ملی و مستقل روح تازه‌ای بگیرد و پس از آن مردم آلمان سرود ملی خود را از رودخانه‌ی «ماس» گرفته تا شهر «همل» و از

۸ / شعر آلمانی از آغاز تا امروز

رودخانه‌ی «ایچ» گرفته تا تنگه‌ی «بلت» می‌خوانند و آلمان را سرآمد و برتر و مهم‌تر^۱ از همه و هر چیز می‌دانند.^۲

اما سرانجام زمانی که در سال ۱۸۷۱ برای اولین بار کشور ملی آلمان به وجود می‌آید، چیزی جز یک پروسی گسترش یافته نیست. اتریش بر طبق خواست بیسمارک در جنگی برادرکش مغلوب می‌شود و به دنبال آن اتریش همراه با ۱۲ میلیون آلمانی جدا می‌شود.

در این زمان درس‌رزمین ژرمن‌ها یک ناوگان جنگی با تجهیزات کامل ساخته می‌شود. «کایزر ویلهلم دوم» قلمروها را بسیار ساده مشخص می‌سازد و عقاب آلمان^۳ به هر کشوری حاکم انداخته، آنجا سرزمین آلمان محسوب می‌شود و آلمان خواهد ماند. از نظر پیش‌رفت معنوی نیز درک تازه‌ای از تاریخ استنباط می‌شود. روند وقایع را به گونه‌ای تعبیر و تفسیر می‌کنند که گویی ژرمن‌ها از زمان «آرمینیوس» برای سرزمین آلمان می‌جنگیدند که سرانجام پادشاه هیتلری این افسانه را تکمیل‌تر کرد. عامل مقصر بودن آلمان در نظام هیتلری نیز یکی دیگر از مسایلی بود که سپس برخورد آلمانی‌ها با گذشته را^۴ از آغاز سال ۱۹۴۵ تحت تأثیر قرار داد.

نظری به گذشته، افق‌های جدیدی را روشن می‌سازد. هنگامی که از اتحاد دو آلمان صدراعظمی برمی‌خیزد که در گذشته یکی از عوامل حزب جوانان آزاد آلمان بود و سرود ملی آلمان دیگر آن لحن انتقام‌جویانه را در خود ندارد و یک فوتبالیست سیاه پوست برای شادی آلمانی‌ها و به افتخار پرچم سه رنگ آن گل می‌زند، در چنین شرایطی نباید آلمانی‌ها را تنها از سلسله دلاوران و جنگاوران قوم «توتون» بدانیم، زیرا حتا نام آنان در تاریخ به‌طور انتقادی به وجود آمده است، چون در زمان رومی‌ها شناسایی اقوام گوناگون مانند چاتن‌ها، کروسکاها، بروکترن‌ها و تنکترها برای نویسندگان رومی پیچیده بود و لذا مجبور شدند نام کوچک‌ترین طایفه «ژرمن‌ها» را به تمام آن اقوام اطلاق کنند.

ژرمن‌ها، اولیت آلمانی‌ها

آنان نه می‌توانستند بخوانند و نه بنویسند ولی در سال نهم میلادی رومی‌ها را با کمال قدرت از جنگل‌های خود بیرون راندند. در قرن‌های بعد اقوام مختلف در حال کشتار

۱- Deutschland, Deutschland über alles.

۲- عقاب بر روی پرچم آلمان.

یکدیگر بودند و کارل بزرگ ۸۰۰ سال بعد حاکم سرزمینی بود که مردم آن از اقوام گوناگون تشکیل می شدند.

دشمنان، بزرگ، موطلایی، بی رحم در جنگل های پوشیده و ترسناک و پُرباران غیر قابل استیلا بودند. در این مناطق رُمی ها نمی توانستند به درستی بجنگند. ژرمن ها در دسته های کوچک حمله می کردند، ضربه وارد می کردند و نظم جنگی لژیونر های رُمی را برهم می زدند. سپاه رُم سراپا خیس از باران، از هم گسیخته و ناتوان با رنج فراوان، بدون هدف، سعی می کرد از جنگل های انبوه و دشوار منطقه عبور کند و دسته های ژرمن بعد از هر حمله ی برق آسا یک باره ناپدید می شدند.

سه روز پیایی لژیونر های رُمی به فرماندهی «واروس» در برابر جنگ های پارتیزانی مقاومت کردند. تاریخدان رُمی «ولیوس» در این باره می نویسد: «فرمانده سپاه رُم برای مُردن جرأت بیشتری داشت تا برای جنگیدن و چون پدر را سرمشق خویش می دانست خود را بر روی شمشیر انداخت. در کنار او یک سرباز با پرچمی که در دست داشت خود را به طور حاوطلبانه در مرداب افکند. پیکر مقدس سردار رُم نمی بایست به دست برترها بیفتد ولی «آرمینیوس» فاتح دستور داد سر فرمانده لژیونر رُمی را از بدن جدا کنند و به پیش یکی از حاکمان ژرمن به عنوان درخواستی مخوف فرستاد تا در جنگ بر علیه متجاوزان با او همکاری کند. سرانجام جسد ۱۵۰۰۰ لژیونر رُمی بر روی صحنه ی جنگ باقی ماند. پادشاه پیرو فرتوت «اگوستوس» ناامیدانه در رُم این جمله ی معروف را که در کاخ طنین می افکند تکرار می کرد:

«واروس، واروس، لژیونر های مرا پس بده»

تسخیر سرزمین ژرمن ها

با شکست در این جنگ، خیال فتح سرزمین ژرمن ها از بین رفت و ملحق کردن آن به حکومت رُم در سال نهم میلادی ناکام ماند. در این میان افسانه ای پدید آمد و «هرمن کروسکر» با پیروزی خود در جنگل های «تویتوبرگر» موجب نجات آلمان شد (هرچه هرگز این فاتح هرمن نامیده شد، ولی این جنگ با نام جنگ واروس که احتمالاً در منطقه ی «کالکریز اوسناپروک» به وقوع پیوست، باعث شد مدت ها کسی راجع به جنگ با آلمان سخنی به میان نیاورد).

سال ها بعد «هاینریش هاینه» شعری در این باره سروده که خالی از طعنه نیست «اگر هرمن با طایفه ی مو طلایی خود در این جنگ پیروز نمی شد، هرگز برای آلمان

آزادی وجود نداشت و ما رُمی شده بودیم». برای اروپایی که بعدها شکل گرفت قضیه بسیار ساده‌تر بود، زیرا ممکن بود کشور و مردم و آزادی آلمان هرگز به وجود نیاید و هیچ سخنی نیز درباره‌ی پیدایش این کشور مطرح نباشد.

در شرق آلمان امروزی بین رود «لِب» و «اُدر» اقوام اسلاوی ساکن شدند که در طی قرن‌های متمادی یا از آن‌جا رانده شدند و یا خود را وفق دادند. به همین دلیل غلط، اگر آلمان آزادی خواهی هِرمَن را به عنوان تنها مهد مردم آلمان بدانیم، همان‌گونه که بعدها در آرایش - بیسمارک به طور افراطی بر آن پافشاری کردند، آلمان سرزمینی شده بود که ریشه‌های غیر رُمن نیز در خود داشت.

«تاکیتوس» رُمن‌ها را نجیب‌زادگان وحشی خواند که از لحاظ تمدن عقب مانده ولی از نظر اخلاقی پیشرفته بودند. وی با این کار قصد داشت جلوه‌ی رُم آن زمان را که در آن رشوه‌خواری و فساد رواج داشت نشان دهد. همین‌طور دشمنان شمالی را که حاضر نشده بودند با ازدواج با بیگانگان نژاد خود را لک‌دار کنند و یک قوم با نژاد خالص باقی ماندند، تمجید کرد. قومی با ظاهری یکسان، چشمان آبی و نگاه‌های سرکش و متمرد، موهای قرمز و طلایی و اندامی درشت.

تاکیتوس آداب و رسوم سخت رُمن‌ها را نیز ستایش کرد: «به زنی که عفت و پاکدامنی خود را از دست می‌داد هیچ گونه ترحمی نمی‌شد. زیبایی، جوانی و ثروت زن برای او همسر دومی نمی‌ساخت، زیرا در آلمان کسی درمورد گناهان و عیوب رحم نمی‌کرده. دل‌ربایی کردن و یا مورد دل‌ربایی قرار گرفتن، آداب پسندیده‌ای نیست» و او هم‌دردی آنان را نیز تمجید کرد، «هر اندازه خویشاوندان هم‌خون و خویشاوندان همسر یک فرد فزون‌تر باشند، به همان شمار درستین پییری مورد احترام و ستایش بیشتری قرار می‌گیرد». اما برای آلمان «هَرمَن» و هم‌رکابان او به عنوان نمونه‌ای تاریخی، نیاکانی آرمانی نیستند. حفاری‌های باستان‌شناسی چندی پیش ثابت کردند که اجداد رُمن‌ها در مقابل نیاکان سلتی - رُمی در آن طرف مرز رفتاری خشونت‌بار داشتند. در منطقه‌ی «رگنزبورگ» تعدادی جمجمه، اعضای جدا شده‌ی بدن ۱۳ زن و مرد و بچه در دو مسیر آبراهه‌های چشمه‌ی یک خانه‌ی بیلاقی رُمی پیدا شدند. پوست سر ساکنین این مزرعه در زمان حمله‌ی رُمن‌ها در قرن سوم میلادی کنده شده و مورد شکنجه و ضرب و شتم قرار گرفته بودند. از نظر باستان‌شناسان حتا اتهام آدم‌خواری را درمورد اثرات این ضرب و شتم بر روی استخوان‌ها نمی‌توان کاملاً رد کرد.

امپراطوری رُم بر اثر جنگ‌های بی‌پایان داخلی تضعیف شده بود و توانایی پایداری طولانی درمرزهای خود را دربرابر اقوام ژرمن که به‌خاطر آب و هوای بد و زمین نامرغوب به‌دنبال چپاول سرزمین‌های غربی و جنوبی بودند، نداشت. ساکنین جنوبی مناطق مرزی و دناوب دراواخر دوران باستان به‌خاطر حملات پیاپی از منطقه گریختند و اقوام ژرمن سرانجام دراین مناطق نفوذ کردند. آلمان‌ها (یکی از قبایل ژرمن) درمنطقه‌ی «شواب» امروزی و «باوارها» اجداد «بایرنی‌های» امروزی درمنطقه‌ی «بایرن» باقی ماندند.

شهرهای رُمی یا رو به خرابی نهادند و یا به دهکده‌های کوچکی تبدیل شدند و انبوه بیشه‌زارها بر روی خرابه‌ها ریشه دواندند. «فرانکی‌ها» رُمی‌ها را درمنطقه‌ی «راین میانی» از سرزمین‌های خود بیرون راندند. مدت‌ها بود این قوم ژرمن یکی از قابل اعتمادترین متحدان رُم به‌حساب می‌آمد و رود مرزی «راین» را برای پادشاه محافظت می‌کرد.

در قرن پنجم میلادی فرانکی‌ها آن قدر احساس قدرت می‌کردند که توانستند کشوری مقتدر را تأسیس کنند. این رایش نه تنها شکل‌گیری اولیه‌ی کشور آلمان بلکه کشور فرانسه را نیز رقم‌زد. یعنی پیش‌رو و عامل پیش‌رفت دو ملت گوناگون شد که بعدها تفاوت آنان چنان زیاد گشت که هم‌دیگر را دشمن موروثی خویش دانستند.

پادشاهان «مروونزی» درجریان توسعه وکشورگشایی خود هیچ رحمی برکسی نداشتند و هر سرزمینی را که می‌توانستند تسخیر می‌کردند، چه سرزمین برادران ژرمن خود و چه ایالت‌های سابق رُم. درغرب تمام مناطق کشورگل و درشرق طوایف آلمانی، تورینگ، بورگوندی، بایرنی و زاکسنی را با زور و شمشیر تحت تسلط درآوردند.

دردربار به زبان فرانکی سخن می‌گفتند ولی حتی نجیب‌زادگان خواندن و نوشتن نمی‌دانستند و اندک راهبانی نیز که سواد داشتند به زبان لاتین می‌نوشتند. درباره‌ی این زبان چیزی نمی‌دانیم. به زبان آلمانی امروز شباهت و نزدیکی نداشت، درست مانند زبان عهد «گوتیک» بود که به‌عنوان تنها زبان ژرمن‌ها از آن روزگاران کمی دقیق‌تر می‌شناسیم: «ای خدایی که درآسمان‌ها هستی، مقدس است نام تو، کاش حکومت تو بر ما نازل می‌شد»^۱.

از زمانی که پادشاه فرانکی‌ها «کلودویگ» در اواخر قرن پنجم میلادی غسل تعمید انجام داد، فرانکی‌ها خود را از طرف خدا برگزیده‌ی زمان خود عنوان کردند. در یکی از مجموعه قوانین «مروونزی» چنین آمده است، «فرانکی‌ها مردمان والا و بزرگوار، برگزیده از طرف خدا، شجاع در جنگ، نجیب‌زاده، دلیر، چابک، عاطفی و احساساتی، ایمان آورده به مذهب کاتولیک، بدون شرک...»

برای آلمان‌ها مشکل است که به این نیاکان مغرور باشند، زیرا تاریخ مروونژها با تمامی پیروزی‌های سیاسی و نظامی، سرشار از تجاوز و جنایت است. آسقف‌ها در کلیسا به ضرب خنجر کشته می‌شوند، مادر یکی از ملکه‌ها به چهار اسب بسته و تکه‌تکه می‌شود و یا خزانه‌داری به جرم دزدی از خزانه در جنگل پادشاهی دستگیر و سنگسار می‌شود. پادشاه دستور می‌دهد یک زن و شوهر غصیان‌گر را که از کار خود احساس ندامت می‌کردند به دو چوب بپندند و آنان را سخت شلاق بزنند و سپس گوش‌های مرد را بریده و صورت زن را با آهن گذاخت می‌سوزانند.

بین قرن‌های پنجم و هشتم میلادی درماندگی و ناتوانی همه جا را فرا گرفت و شهرها کوچک شدند. شهر «ریر» با پنج هزار جمعیت یکی از بزرگ‌ترین شهرهای قسمت شرقی «رایش» به‌شمار می‌آمد، در حالی که در عهد باستان ساکنین این شهر بیش از پنجاه هزار نفر بودند. در غرب از سنگ‌های ساختمان‌های بزرگ رومی برای ساخت کلیساها و قلعه‌ها استفاده کردند. سنگ‌تراشی و تجارت راه دور کساد و خیابان‌های سنگ‌فرش رومی ویران شدند. با وجود این از سبک زندگی باستانی نسبت به شرق آثار بیشتری باقی ماند. نجیب‌زادگان فرانکی در مزارع و خانه‌های متروکه رومی زندگی آسوده‌ای داشتند. اغلب صحن‌های ضرب سکه‌های رومی در فرانسه امروزی قرار داشتند. اکثریت نویسندگان و روشن‌فکران این دوره از میان اقوام رومی روم برخاسته بودند و در شهرها بعضی از مکان‌های مسابقات رومی را تعمیر و آن‌ها را به‌کار گرفتند، لیکن در این زمان دیگر گلاادیاتورها به جان هم نمی‌افتادند، بلکه فرانکی‌ها به این بسنده کردند که برای سرگرمی مردم جانوران وحشی را به جان هم اندازند.

در سمت راست رود «راین»، جایی که امروزه قسمت اعظم آلمان قرار دارد، جنگل‌های تاریکی می‌یودند که تصویر سرزمینی تنگ و دل‌مُرده‌ای را با دهکده‌های کوچک نشان می‌دادند و به‌ندرت بیش از ده خانوار در آن‌ها زندگی می‌کردند. برای ساخت هر خانه‌ی جدید می‌بایست قسمتی از جنگل را نابود می‌کردند. دهقانان که نود درصد جامعه را تشکیل می‌دادند، مجبور بودند در کلبه‌های فقیرانه‌ای از جنس چوب یا

خشت و سقفی از کاه یا ساقه‌های گیاهان اغلب در یک مکان با چهارپایان خود زندگی کنند. در این کلبه‌ها پنجره‌ای وجود نداشت، تنها سوراخ‌هایی برای جریان باد در دیوارها وجود داشتند. واژه‌ی پنجره window در زبان انگلیسی از یک واژه‌ی آلمانی 'Windauge مشتق شده است و معرف این دوران است. مردم در این خانه‌ها روی انجوهی از کاه و یا تخته‌هایی که به دیوار نصب شده بودند می‌خوابیدند، اجاق و مشعل تنها روشنی این خانه‌ها بودند.

مرگ و میر کودکان پنجاه درصد بود و بزرگسالان بیش از ۵۰ سال عمر نمی‌کردند و جنگ‌های برادرکشی فرانکی‌ها و تسخیر سرزمین‌های دیگر، این جمعیت محدود را بار دیگر کاهش داد.

برداشت محصول بسیار کم و نادر بود. از هر دانه‌ی کاشته شده تنها سه دانه‌ی دیگر به عمل می‌آمد، زمین‌ها با نوعی خیش ابتدایی شخم می‌شدند و محصول با نوعی داس، ابتدایی برداشت می‌شد. داس هلالی شکل هنوز درهمه جا به کار برده نمی‌شد، آرد برای دهقانان یک محصول دجملی به‌شمار می‌رفت و تغذیه‌ی آنان اغلب از نوعی پوره‌ی ارزن، جو و یا لوبیا تشکیل می‌شد. اگر گوشتی مصرف می‌شد معمولاً گوشت خوک بود، اسب و گاو را زمانی می‌کشند که این حیوانات پیر و ضعیف می‌شدند (اگر این حیوانات را داشتند) چون این حیوانات برای بارکشی ارزش بیشتری داشتند.

جنگلی که برای انسان‌های اوایل قرون وسطا محل زندگی جانوران وحشی و ارواح خبیثه به‌شمار می‌رفت، فواید زیادی را نیز دربرداشت: صمغ درختان تنها ماده‌ی چسبنده بود، از درخت آتش و فندق نوعی روغن خوراکی می‌گرفتند. از درون درختان توخالی، عسل زنبورهای وحشی به‌دست می‌آمد که تنها ماده‌ی شیرین آن‌زمان محسوب می‌شد. حتا جوهر نیز از انگم^۱ درختان بلوط تهیه می‌شد، لیکن این ماده‌ی زرد مایل به سیاه برای دهقانان آن زمان بی‌اهمیت بود، زیرا آنان سوا خواندن و نوشتن نداشتند و حتا نمی‌دانستند درجه سالی به دنیا آمده‌اند و گذشته از این نمی‌دانستند چند سال از زمان تولد حضرت مسیح می‌گذرد.

وضع هوا، فصول مختلف و طلوع و غروب خورشید بسیار اهمیت داشت. سیاست برایشان درست همان رفتار ارباب نسبت به آنان بود و این که در برابر تجاوزگران چگونه

۱- چسب باد. در آلمانی امروز به پنجره Fenster می‌گویند.

۲- انگم شیره‌ی بیرون‌زده از تنه‌ی درختان است. (Gallapfel)

باید از آنان دفاع کرد. در عوض این دهقانان می‌بایست بر روی زمین‌های آنان کار می‌کردند و زن‌های آنان کارهای ریسندگی، بافندگی و رخت‌شویی ارباب را به عهده می‌گرفتند و پس از انجام این کارها مجاز بودند در زمین مزروعی کوچک خود به کار مشغول شوند.

در این شرایط و این گونه زندگی که ارتباط وجود نداشت، مردم عامی درس‌زمین فرانکی‌ها خیلی دیر آگاه شدند که «مروون‌ها» در قرن هشتم میلادی ورشکسته شده‌اند و هیچ قدرت مالی ندارند. در سال ۷۵۱ میلادی آخرین پادشاه این سلسله «شیلریش سوم» بی‌سروصدا از کار برکنار شد و تا پایان عمر در پشت دیوارهای صومعه به سر برد. در این میان «کارولن‌ها» که پنجاه سال بود با جلب اعتماد درکنار «مروون‌ها» به مقام‌های بلند مرتبه در دستگاه فرمانروایی نیز رسیده بودند، جانشین پادشاهان فرانکی شدند. در سال ۷۶۸ کارل برمسند حکومت می‌نشیند که معاصران به او لقب «کارل بزرگ» می‌دهند. وی حاکم سرزمینی است که از نظر زبانی به دو قسمت تقسیم می‌شود. در غرب زبان فرانسوی و در شرق یک نوع گویش آلمانی. چون فرانکی‌ها، آلمانی‌ها و بایری‌ها در زمان فرمانروایی «کارولن‌ها» به هم نزدیک‌تر می‌شوند، از لحاظ زبانی نیز با هم تطابق پیدا می‌کنند. آخرین قوم ژرمن «زاکسن‌ها» هستند که آنان را خدانشناسان می‌نامیدند و بین رودخانه‌های «الب» و «وِزر» زندگی می‌کردند. کارل آنان را در طی چند دهه جنگ‌های طولانی به پذیرش دین مسیحی واداشت و برای همیشه وارد دین کرد. کارل برای این کار از هیچ چیز روی گردان نبود، چنانچه دستور داد در یک روز در «وِرن» ۴۵۰۰ شورشی را گردن بزنند.

در این میان طبقات مختلف اجتماعی در زمان کارولن‌ها از هم جدا می‌شوند، از یک سو یک طبقه‌ی کوچک سواره نظام جنگی مجهز به سلاح سنگین به عنوان شه‌سوار در قرون وسطا ظاهر می‌شود، از طرف دیگر توده‌ی بی‌دفاع مردم که اغلب از دهقانان تشکیل می‌شوند، خود را تحت حمایت این جنگ‌جویان قرار داده و در نتیجه آزادی خود را از دست می‌دهند.

کارل با چنین سپاهی در برابر اعراب که سرزمین او را از طرف اسپانیا به مخاطره می‌اندازند می‌جنگد و اسلاوی‌ها را مجبور می‌کند که خراج بپردازند، او شورش نجیب-زادگان فرانکی را در «آکوویتان» و هم‌چنین امیران بایرنی «تاسیلو» و فادار به ژرمن-

ها را درهم می‌شکنند، از کوه‌های آلپ با سپاهیان خود می‌گذرد و بر «لانگوباردها» پیروز گشته و بدین ترتیب یگانه فرمانروای نیمی از ایتالیا می‌شود.

در سال ۸۰۰ میلادی پاپ در رم مقام قیصر را به کارل اعطا می‌کند و او را وارث مشروع سزارهای رم و حافظ تمامی مسیحیت می‌داند. یکی از همراهان او دانشمند و عالم انگلوساکسونی «الکوین» با شifستگی تمام می‌گوید: «آقای ما مسیح تو را به‌عنوان رهبر کاتولیک‌ها برگزید که در قدرت بر پاپ و بر قیصر بیزانس برتری یافتی». این ادعای عمومی در مورد کارل پنجم به‌عنوان جد پدری از مرزهای آلمان نیز فراتر می‌رود، فرانسویان مانند آلمانی‌ها با افتخار ادعا کنند که وی به‌عنوان فرمانروای «شارلمانه» جد پدری آنان است و آلمانی‌ها نیز او را به‌عنوان «کارل بزرگ» جشن می‌گیرند.

از نظر خود کارل او یک ژرمن به تمام معناست. او به زبان فرانکی صحبت می‌کند و بر طبق آداب و سنن پادشاهان خود لباس می‌پوشد، ترجیح می‌دهد در قسمت آلمانی امپراطوری خود به سر برد، جایی که کوشش می‌کند خواندن و نوشتن را بیاموزد، حتا اگر در این راه موفقیت زیادی کسب نکند. او دستور می‌دهد سرودهای ملی کهن را که در رابطه با دلاوری‌های پادشاهان گذشته سروده می‌شوند یا شده‌اند جمع‌آوری کنند و برای نسل‌های آینده محفوظ بدارند. هم‌چنین در مورد دستور زبان مادری خود اقدام کرده و ماه‌های سال را به زبان مادری نام‌گذاری کرد. «این هارد» زندگی‌نامه‌ی وی در این باره را چنین می‌نویسد: «وی ژانویه را (ماه زمستان)، فوریه را (ماه فوریه)»... در این باره را چنین می‌نویسد: «وی ژانویه را (ماه زمستان)، فوریه را (ماه فوریه)»... نامید. متأسفانه گویی پسر کارل «لودویگ» که به او لقب متدین داده بودند بعد از مرگ پدر دستور داد این مجموعه را به‌عنوان کُفر و تبرک نابود کنند و محتویات آن اکنون از بین رفته است.

با تمام علاقه‌ای که کارل بزرگ به میراث ژرمن‌ها نشان می‌دهد نمی‌توان او و جانشینان او را به‌عنوان پادشاهانی آلمانی. به‌شمار آورد، زیرا زمانی که امپراطوری تقسیم می‌شود تنها چیزی که پادشاهان کوچک در سر دارند، وضعیت توزیع قدرت در کشور و به‌دست آوردن ارث و میراث در سرزمین فرانکی‌هاست که بر طبق قانون به هر کدام پسران مشروع او یک سهم می‌رسد. حتا نژاد و زبان مشترک نیز برای آنان بی‌اهمیت است. در سال ۸۴۳ میلادی سه نوه‌ی کارل بزرگ وارث او می‌شوند و در پی آن سه پادشاهی در غرب، شرق و مرکز به‌وجود می‌آید.

اما زمانی که چند سال بعد یعنی در سال ۸۷۰ پادشاهی مرکزی فرو می‌ریزد و فرمانروایان شرقی و غربی میراث ورشکسته‌ی این سرزمین را بین خود تقسیم می‌کنند،

به طور اتفاقی تقسیمی درامتداد مرزهای زبانی پدید می آید. امروز هیچ کس نمی تواند به طور قاطع پاسخ دهد که به چه دلیل قدرتمندان ساکن سمت راست رود راین که به زبان ادبی آلمانی قدیم صحبت می کردند خود را به لودویگ پادشاه فرانک شرقی نزدیک تر می دانستند، در صورتی که ساکنین سمت چپ رود راین به دلیل این که به زبان فرانسوی قدیم تکلم می کردند طرفدار کارل سر طاس می بودند. به طور احتمال خط مرزی را درست در جایی کشیدند که دو سرزمین پادشاهی به طور مساوی به وجود آمدند.

بدین طریق خیلی آرام و رفته رفته کشورهای آلمان و فرانسه به وجود می آیند و هیچ کس نیز متوجه این امر نمی شود. درست همین پادشاه لودویگ که تاریخ نویسان از روی عاطفه به او لقب «لودویگ آلمانی» می دهند، هیچ احساسی ندارد، هنگامی که منطقه ی شرقی رایش آلمان را بین سه پسر خوت تقسیم می کند. تنها مرگ زودرس دو نفر از وارثین از تکه تکه شدن کامل آن جلوگیری می کند.

در این بین ماضیان از این منواله آگاهند که رایش شرقی زبان غربی را دیگر نمی فهمد و این نکته در سؤگندنامه ی «اشتراسبورگ» (پیمان اتحاد بین فرمانروایان رایش) در سال ۸۴۲ برای اولین بار به صورت کتبی به زبان های قدیم آلمانی و فرانسوی نوشته می شود تا این که هر کس بداند به چه چیز قسّم می خورد. متنی که برای سربازان به زبان قدیمی آلمانی در رایش شرقی نوشته اند، این گونه شروع می شود: «چنان چه کارل قسّمی را که به برادرش لودویگ داده است حفظ کند و لودویگ، آقای من، قسّمی را که به او خورده، بشکند...». سؤگندنامه ای که به زبان Diutisc بود. در این جا ضروری است توضیحی مختصر درباره ی پیدایش واژه ی Deutsch بدهم.

واژه ی Diutisc در قرون وسطا به زبان آلمانی ای اطلاق می شد که مردم عامی در رایش شرقی چه فرانکی، بایرنی، آلمانی، تورینگی و ساکسونی با آن قسّم می خوردند. معنی Diutisc چیزی نیست جز «زبان عامی»، که برخلاف زبان علمی لاتین زبانی است برای مردم عامی و کشور آلمانی که در این بین به وجود آمده در واقع سرزمینی است که در آن به این زبان تکلم می کنند. با توجه به معنی Diutisc، یعنی «عامی» این گویش در حقیقت لمس و احساس نسبت به چیزی یا فعلی است که آن را به طور ساده بیان می کنند و اگر به نوشته ها و شعرهای آن زمان نگاه کنیم، به راحتی با معنای امروزی آن ها به این امر پی می بریم.

پیدایش شعر و گسترش و تداوم آن در هر سرزمینی به‌ویژه در گذشته‌های دور و پیش از میسر بودن ارتباطات و پیش از «کهکشان گوتنبرگ» دارای ویژگی‌های خاص خود بوده و لازم است در پیوند با آن شرایط و موقعیت‌ها ارزیابی و سنجیده شود و در این باب اوضاع اجتماعی-فرهنگی نیز مورد نظر قرار گیرد.

اولین اشعار آلمانی دارای قافیه ای خطی بودند^۱ و به جرأت می‌توان گفت که نخستین اشعار که سراینده‌ی آن، ناشناس است به اوایل قرن یازدهم مربوط می‌شوند و پیش از آن با پراکندگی قومی شدیدی که در منطقه وجود داشت و بی‌رویه بودن زبان آلمانی آن دوران چه از حیث سخن گفتن و چه از باب نوشتن، شعری سروده نشده است و تنها سرودهای «مرزبورگ» باقی مانده‌اند که سابقه‌ی آن‌ها به قرن‌های هفتم و هشتم می‌رسد.

این اشعار به زبان آلمانی کهن سروده شده‌اند که آن‌ها را با همان گویش و نوشتار اصلی آورده‌ام و در پی آن ترجمه‌ی آلمانی امروز نیز ارائه شده است.

این اشاره نیز لازم است که از اتمام شاعرانی که در قید حیات هستند و از ناشران شاعرانی که کمتر از هفتاد و پنج سال از مرگشان می‌گذرد، مجوز چاپ اشعار دریافت شده‌اند، که احترام و ادب به استفاده از آثار همه‌ی آنان رعایت شده باشد.

تو آن منی

تو آن منی، من آن تو:

از این نکته خاطر جمع باش.

تو در قلب من

قفل شده‌ای:

کلید گم شده:

تو باید همیشه آن جا باشی.

Dû bist mîn

Dû bist mîn, ich bin dîn

des solt dû gewis sîn

dû bist beslozen

in mînem herzen:

verloren ist daz slüzzelîn:

dû muost immer drinne sîn

Du bist mein

Du bist mein, ich bin dein:

dessen sollst du gewiß sein.

Du bist verschlossen

in meinem Herzen:

verloren ist das Schlüsselein:

du mußt für immer drinnen sein.

اشعار قرون وسطایی آلمانی که به «سروده‌های ماریا» معروف هستند، همه تحت تأثیر مسیحیت بودند. از اوایل قرن دوازدهم بود که شاعران مورد تفقد اشراف‌زادگان قرار گرفتند و شعر آلمانی رفته‌رفته متنوع و دارای بار فرهنگی غنی‌تر شد. به یقین اشعار یونانی و اسپانیایی که از این دوران بیشتر قابل دسترس بودند، دربارور شدن شعر آلمانی آن دوران تأثیر بسزایی داشته‌اند.

در لاین دوران اشعاری که به جنبه‌های انسانی روی می‌آوردند در قالب‌های مذهبی و به عنوان سروده‌های کلیسا ساخته می‌شدند و شاعرانی که پس از آن نیز آمدند، مانند «مارتین لوتر» و «پاول گرهارد» و «فریدریش ایشی» از آن جمله‌اند.

مارتین لوتر تحت تأثیر هنر شاعران ایتالیایی و فرانسوی و همچنین شعر کهن ایتالیایی و شاعر دوران کهن ایتالیایی «هوراس»^۱، ۴۳ قبل از مسیح تا ۱۴ پس از آن، دوره‌ی نوینی را در شعر زمان «باروک» آلمان پدید آورد و شاعرانی مانند «آندراس گریفیوس»^۲ به سرودن اشعار اجتماعی پرداختند.

دو شاعر نامی آلمان یعنی «گوته»^۳ و «شیلر»^۴ و درکنار آنان «هولدرلین»^۵ از مهم‌ترین سرایندگان شعر آلمانی به‌شمار می‌روند که در سراسر دنیا موجب افتخار آلمانی‌ها شده‌اند.

دردوران رمانتیک شاعرانی برجسته چون «تئووالیس»^۶ و «آیشتن دورف»^۷ شاعران رفته‌رفته پایه‌گذار شعر دوران رالیسم شدند و «برنتانو»^۸ به‌جرات نخستین شاعری بود که ترانه‌های کودکان و اشعاری در قالب ترانه سروده است که سپس «موریکه»^۹ در عمل پلی بین رمانتیک و رالیسم را ایجاد کرد.

دو نماینده‌ی بزرگ شعر رالیسم در آلمان «آیته فن درسته هولزهوف»^{۱۰} و «گریل پارتسر»^{۱۱} هستند و پس از آنان شاعرانی چون «فُن پلاتن»^{۱۲} و «روکرت»^{۱۳} جزو شاعرانی هستند که به «فرم» و «قاعده» شعری و توجه به این‌گونه هنر شعری بی‌نظیر بودند و بدون تردید دست کمی از شاعران دوران کلاسیک نداشتند. یکی از بزرگ‌ترین شاعران که در شعرهای خود نقدهای اجتماعی زیبایی دارد «هاینه»^{۱۴} است و به‌این ترتیب دوران نوین سرایی در شعر آلمانی از قرن نوزدهم آغاز شد.

در قرن بیستم و دردوران «نورمانتیک» اشعار بسیاری برپایه‌ی «زیباشناختی» و «واقعیت‌گرایی» سروده شدند که فقط این دو را ارزش می‌دارند و سیاست، اخلاق، آداب و ارزش‌های مذهبی در رده‌های پایین‌تر قرار می‌دهند.

در عصر ۱۸۸۵ تا ۱۹۱۰، کثرت‌گرایی، دریافت‌گرایی و طبیعت‌گرایی در شعر آلمان به وضوح آشکار می‌شود که نمونه‌ی بارز این گرایش‌ها در خارج از آلمان نیز «اسکار وایلد»^{۱۵} است.

از شاعران بارز این دوره می‌توان از «جورج»^{۱۶} و «ریلکه»^{۱۷} نام برد. «برشت»^{۱۸} شاعر شهیر آلمانی در این دوران، چهره‌ای بی‌نظیر و شاعر و نویسنده‌ای بی‌مانند است و بدون تردید تحولی بی‌مانند در ادبیات و زبان آلمانی پدید آورده است.

نام اصلی او: 1- Horaz Quintus Haratius Flaccus

4- Schiller.

8- Brentano.

11- Grillparzer.

15- Oscar Wilde.

5- Hölderlin.

9- Mörike.

12- von Platen.

16- Georg.

2- Andreas Gryphius.

6- Novalis.

10- Anette von Droste-Hülshof.

13- Rückert.

17- Rilke.

3- Goethe.

7- Eichendorf.

14- Heine.

18- Brecht.

۲۰ / شعر آلمانی از آغاز تا امروز

شعر آزاد امروز آلمان در بیشتر سروده‌ها، دیگر تابع قید و بندهای دوران گذشته نیست و شاعران جوان حتا از شیوه‌های نگارش متداول در آلمان نیز پیروی نمی‌کنند، به گونه‌ای که برخی نقادان این گونه شعرها را «ضدشعر» نیز نامیده‌اند.

بسیاری بر این باورند، با وجود همه تناقض‌ها و برداشت‌های موافق و مخالفی که درباره‌ی تفکرهای فلسفی و ادبی «تیچه»^۱ نه تنها در آلمان، بلکه در دنیا وجود دارند، او بزرگ‌ترین خدمت‌گزار زبان آلمانی، فلسفه‌ی آلمانی و ادبیات آلمانی بوده است و حتا منتقدین وی مانند «توماس مان»^۲ و «گوتفرد بن»^۳ به این ویژگی بارز نیچه اذعان دارند.

نگرش امروزی به شعر آلمانی قرون وسطا در کنار زیبایی‌ها و لذت‌هایی که به انسان عرضه می‌کند، در بسیاری موارد پرسش‌آفرین و تعجب‌انگیز نیز هست. این پدیده بدون تردید به خاطر فاصله‌ی زمانی بین پیدایش و نگرش است و هم نمی‌توان آن‌را توجیه کرد و هم نمی‌توان مردود شمرد و فقط می‌توان آن‌را به «کهن بودن» شعر و برداشت‌های «زمان» پیوند داد.

امروز خواننده‌ی شعر آلمانی قرون وسطا با فهم نوین و دگرگون شده با شعر برخورد می‌کند، درحالی‌که باید زمان «گیش» را در برداشت‌ها پیوسته مدنظر قرار داد و نه تنها «زمان» بلکه «زبان گویش» نیز اهمیت و جلوه‌ای ویژه دارد. نمونه‌های بسیاری را می‌توان ارایه کرد که برخورد «مدرن» با شعر قرون وسطایی و یا ترجمه و تفسیر شعر قرون وسطایی با مفهوم کنونی واژه‌ها کاری نادرست است، زیرا هم شعر صدمه می‌بیند و هم ترجمه و هم خواننده‌ی آن لازم می‌بینم نمونه‌ای بسیار ساده را عنوان کنم. واژه‌ی Gast در زبان آلمانی قرون وسطا به غریبه‌ای تلقی می‌شد که به جایی یا بر کسی وارد می‌شد و مورد پذیرایی قرار می‌گرفت. امروز معنی این واژه در زبان آلمانی دیگر «غریبه» نیست بلکه مهمان را Gast می‌نامند. نمونه‌های بسیاری هستند که عدم توجه به آن‌ها دردوره‌ی ظهور و برخورد «مدرن» با آن‌ها به‌طور کلی مفهوم را دگرگون می‌کنند.

در پایان این مقدمه به چند نکته مهم اشاره می‌کنم:

۱- شعر آلمانی نیز با گذشت زمان متحول شده است. گرچه هم شعر موزون و هم شعر با قافیه و هم شعر آزاد از آغاز تا کنون سروده شده، لیکن شیوه‌های نوین به‌ویژه در شاعران جوان از یک سو و از سوی دیگر آشنایی بیشتر با شعر و ادبیات سایر سرزمین‌ها به‌ویژه مشرق زمین، غنای تازه و شاداب‌تری به شعرشان داده است و استفاده از برخی استعارات که از فرهنگی دیگر وارد این اشعار شده، جذابیت ویژه به آن‌ها بخشیده است. شعر آلمانی مختص به سرزمین آلمان نیست و شاعران آلمانی زبان به ویژه درسویس و اتریش نیز برگزاین آن افزوده‌اند که از این میان می‌توان به شاعر و نویسنده‌ی بزرگ سویسی: گتفرید کیلر اشاره کرد.

۲- تلاش وافر و مطلوب شده، تا واژه‌ها همان‌گونه که شاعر نوشته، ارایه شوند و هرآینه به‌ویژه در اشعاری نوشتار واژه‌ای در پیوند با زبان امروز آلمانی و دستور زبان متداول غریب می‌نماید، قصوری بر مترجم و یا ویراستاری وارد نیست. در برخی اشعار قدیمی که به زبان آلمانی قدیمی سروده شده‌اند، متن آلمانی امروز نیز ارایه شده است.

در دوران معاصر نیز برخی از شعرا دستور زبان متداول و رایج را رعایت نمی‌کنند، که اشعار آنان نیز همان‌گونه که خود نوشته‌اند ارایه شده‌اند.

۳- اشعار را به هشت دوره تقسیم کرده‌ام که در این مجموعه شرحی کوتاه در آن باب آورده شده است.

۴- تمام تلاش من در گردآوری، ترجمه و تدوین و چاپ این مجموعه برای نزدیک کردن فرهنگ و ادبیات دو کشور ایران و آلمان بوده است و شاعرانی را انتخاب کردم که بر شعر و ادب آلمانی تأثیرگذار بوده‌اند، گرچه در گذر زمان، چون تأثیرهای عینی ملموسی نیستند، این امکان هم وجود دارد که اهمیت شعر شاعر که در عصر خود داشته آن چنان بایسته و شایسته در زمان‌های دیگر قابل بیان و توصیف نباشد.

امیدوارم توانسته باشم برای ادب پژوهان، به‌ویژه آنان که در زمینه‌ی ادبیات کشورهای آلمانی زبان دستی درآتش دارند، مجموعه‌ای مناسب تقدیم کرده باشم و هرآینه چنین شود، برای من بخت و مباحثاتی بس بزرگ به ارمغان خواهد داشت.

از طریق پست الکترونیک ali7@drghazanfari.com از هر نقدی که به دستم رسد، شادمان خواهم شد.

قرون وسطی

۱۵۰۰ - ۷۵۰ میلادی^۱

دردوران بسیار قدیم که هنوز خط متداول نشده بود و یا اگر هم وجود داشت به سلسله‌ها و منطقه‌های ویژه‌ای مربوط می‌شد، شعرگونه‌هایی سروده شده‌اند که چون کلام‌های جادویی بودند و در توده‌های مردم واگو نمی‌شدند و تنها سرودها و آواهای جنگی و پهلوانی، که عامی‌ها نیز با آن‌ها آشنایی داشتند، زمزمه می‌شدند. همان‌گونه که نخستین نویس‌های شعرگونه - چه در زمان داود و چه در زمان فراغت و یونان باستان - از افسانه‌های تاریخی و اساطیری سرچشمه می‌گیرند، کلام‌های جادویی و دعا و بخشش به پیش‌ترها نیز برمی‌گردند و اغراق نیست هرآینه پیدایش این‌ها را در دوران پارینه‌سنگی جستجو کنیم.

در کلیساهای اروپا در اوایل قرون وسطی، ثبت اشعار به خاطر عادت‌ها و سنت‌ها و تقدس‌های محلی بسیار نادر بود و به همین علت شمار اندکی از آن‌ها به‌طور پراکنده جمع‌آوری شده‌اند. اشعار به عنوان کلامی که جایگزین کلام کلیسا است، تعبیر می‌شدند و پادشاهان آن دوران به همراه کلیسا ادعا داشتند که آنان را با این سرودهای جادویی^۲، کلام‌های جادویی و سحرانگیز و اشعار و سرودها و آواهای کفرگونه کاری نیست. به همین علت نیز شیوه‌های گویشی شعری و نوشتارهای ادبی آن دوران در آلمان را نمی‌توان به روشی بررسی کرد. باتوجه به گستردگی تاریخی دوران‌ها، لازم نیست و از حوصله این کتاب نیز خارج است که به‌طور دقیق به شرح ادبیات و تاریخ آن‌ها بپردازم و تنها اشاره‌ای کوتاه در پیوند آن‌چه که به شعر هر دوره است خواهم کرد.

۱- تفکیک کلل دوره‌ها ممکن نیست، چون هر دوره بلافاصله پایان نمی‌پذیرد و دوره‌ی بعد از آن نیز بلافاصله آغاز نمی‌شود.

2- (Teufeliche Lieder) Carmina Diabolica